

پادشاهی که هم جنگ دید و هم کودتا

۱۷ مرداد ۱۳۹۳ ساعت ۲۳:۴۱

درباره ظاهر «سلاسی» گفته‌اند که او لاغراندام و تکیده بود: «در تختی جادار از چوب گردوی کمرنگ می‌خوابیدند. چنان خرد و نحیف بودند که به دیده نمی‌آمدند؛ لای ملافه‌ها گم می‌شدند. در پیروی از این هم کوچکتر شدند.

در ص ۵۵ می‌خوانیم:

روزگاری که «علیحضرت همایونی از ساعت ۹ تا ۱۰ بامداد در تالار شرفیابی به کار عزل و نصب می‌پرداختند»؛ هنگامه‌ای که آن را «ساعت انتصابات» می‌خواندند، «امپراتور به تالار تشریف‌فرما می‌شدند، صف رجال که منتظر مقدم مبارک به خط ایستاده بودند، متواضع سر فرود می‌آوردند، ذات اقدس بر اریکه سلطنت جای می‌گرفتند.» ساعت انتصابات همه دربار را به لرزه می‌انداخت، چرا که هنگامه قضا و قدر بندگان بود: «برخی از وجد و سرور، از لذت ژرف جسمانی می‌لرزیدند، و لرز دیگران، از شما چه پنهان، از روی بیم و فاجعه بود، چون ذات امجد همایونی در آن ساعت نه تنها جوایز و مقامات و عطایای ملوکانه می‌بخشوند، بلکه افراد را هم تنبیه می‌فرمودند، تنزل رتبه می‌دادند و از کار برکنار می‌کردند... در حقیقت میان وجد و بیم مرزی نبود: هر که به تالار شرفیابی احضار می‌شد، هم بیم و هم امید دلش را می‌انباشت، چون هیچ کس خبر نداشت چه در انتظار اوست.»

در ص ۳۶ کتاب آمده است:

درباره ظاهر «سلاسی» گفته‌اند که او لاغراندام و تکیده بود: «در تختی جادار از چوب گردوی کمرنگ می‌خوابیدند. چنان خرد و نحیف بودند که به دیده نمی‌آمدند؛ لای ملافه‌ها گم می‌شدند. در پیروی از این هم کوچکتر شدند. وزنشان به ۵۰ کیلوگرم رسید، خورد و خوراکشان مرتب کاسته می‌شد و لب به نوشابه الکلی نمی‌زدند. زانوهایشان خشکیده بود و وقتی تنها بودند، پاها را روی زمین می‌کشیدند و انگار روی چوب‌پا ایستاده باشند، به چپ و راست تلوتلو می‌خوردند. ولی همین که می‌دیدند کسی ایشان را می‌نگرد، کشتی به عضلاتشان می‌دادند، با زحمت زیاد موقر راه می‌رفتند و قامت شاهانه را افراخته نگه می‌داشتند... این سستی دوران کهولت را ذات ملوکانه لحظه‌ای از یاد نمی‌بردند، ولی در ضمن نمی‌خواستند هم به روی مبارک خود بیاورند، مبادا از جلال و جبروت شاه شاهان کاسته شود.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/20138/پادشاهي-هم-جنگ-کودتا-ديد>